

«سارا مالوری پین» استاد بازنشسته تاریخ و استراتژی کلان در کالج جنگ دریایی آمریکا در مقاله‌ای که وب‌سایت «فارن افرز» آن را منتشر کرده است جنگ آینده بر سر طراحی نظم نوین جهانی را جنگ بین قدرت‌های قاره‌ای (روسیه و چین) با قدرت‌های دریایی (آمریکا) می‌داند.او در این مقاله دو اردوگاه خیر و شر ترسیم می‌کند که در یک طرف آمریکا مظهر خیر و نظم مبتنی بر قوانین قرار دارد و در سوی مقابل نیز روسیه و چین و متحدان آنها قرار دارند که همگی به ادعای نویسنده قدرت‌های مستبد، مداخله‌گر و متجاوز هستند. طبیعتاً بسیاری از نتیجه‌گیری‌های وی درباره این دواردگاه مورد تأیید نیست اما از خلال این مقاله اولاً می‌توان به اهمیت قدرت دریایی و اهمیت تنگه‌ها و آب‌راه‌های بین‌المللی در ساختاربندی نظم جهانی پی برد. به گفته وی امروز نظم جهانی ماهیتاً دریایی است؛ اگرچه بسیاری این واقعیت را درک نمی‌کنند. حدود نیمی از جمعیت جهان در کنار دریا زندگی می‌کنند، مناطق ساحلی تقریباً دو سوم ثروت جهانی را ایجاد می‌کنند، ۹۰ درصد کالاهای تجاری (با وزن) از طریق دریا به مقصد نهائی می‌رسند و کابل‌های زیر دریایی ۹۹ درصد ترافیک ارتباطات بین‌المللی را پوشش می‌دهند. از این مقاله همچنین می‌توان راهبردهای آمریکا را در مناطق مختلف در مقابل دشمنان نظم کنونی فهمید. نویسنده با دید انتقادی نسبت به رویکردی که ترامپ طی ۷ ماه گذشته اتخاذ کرده است تأکید می‌کند راهبرد «اول آمریکای» ترامپ واشنگتن را به عنوان یک قدرت دریایی تضعیف و منجر به فاصله گرفتن متحدان آمریکا از این کشور می‌شود. در ادامه ترجمه کامل این مقاله را با اندکی تلخیص با هم مرور می‌کنیم.

سرویس خارجی کیهان

حاکمیت دیگر دولت‌ها شود. در مقابل، چین، ایران، کره‌شمالی و روسیه قصد دارند نظم مبتنی بر قواعد بین‌المللی را تضعیف کنند، زیرا رهبران آنها جوامع لیبرال را تهدیدی وجودی برای حاکمیت و دیدگاه‌های امنیت ملی خود می‌دانند.

ایالاتمتحده می‌تواند در «جنگ سرد دوم» مانند جنگ سرد اول پیروز شود، اگر به استراتژی‌های موفق قدرت دریایی پایبند بماند. اما اگر به پارادایم قاره‌ای بازگردد- با ایجاد موانع، تهدید همسایگان و تضعیف نهادهای جهانی- احتمالاً شکست خواهد خورد و ممکن است دیگر قادر به بازسازی موقعیت خود نباشد.

تفندهای تجارت

بریتانیا در دوران جنگ‌های ناپلئونی، نسخه مدرن بازی قدرت دریایی را برای مقابله با قدرت‌های قاره‌ای توسعه داد. لندن به قدرت غالب جهان تبدیل شد نه با اعزام ارتش برای نابود کردن رقیب، بلکه با ثروتمند شدن از طریق تجارت و صنعت، در حالی که کشورهای اروپایی دیگر هم‌دیگر را از نظر نظامی ویران می‌کردند. تمامی

Country	U.S.A. Reciprocal Reciprocal Tariffs	U.S.A. Reciprocal Reciprocal Tariffs
China	67%	34%
European Union	39%	20%
Vietnam	90%	46%
Taiwan	64%	32%
Japan	46%	24%
India	52%	26%
South Korea	50%	25%
Thailand	72%	36%
Switzerland	61%	31%
Indonesia	64%	32%
Malaysia	47%	24%

واشنگتن کشورهای دوست و دموکرات را سرزنش کرده، تعرفه‌های تجاری وضع کرده و نهادهای بین‌المللی را که رشد اقتصادی جهانی را تسهیل می‌کنند، فلج کرده است.

بازگشت اخیر به سیاست «اول آمریکا» همه‌جا متحدان را رنجانده است. بی‌تردید، دشمنان واشنگتن از دیدن سقوط آمریکا خوشحال خواهند شد.

🇺🇸

قاره‌ای مانند چین و روسیه- اعتقاد دارند که نظم بین‌الملل باید میان آنها تقسیم شده و حوزه‌های نفوذ و سبقت ایجاد شود. آنها منابع خود را به نیروهای نظامی می‌ریزند تا مرزها را حفظ کنند، همسایگان را در جنگ‌های مغرب شکست دهند و در داخل کشور جکومت استبدادی برقرار کنند تا نیازهای نظامی بر نیازهای مدنی اویوت داشته باشد. نتیجه این، چرخه‌ای خشونت‌آمیز است: دیکتاتورها برای توجیه سرکوب و حفظ قدرت، دشمن بزرگ می‌خوانند و تهدیدهای امنیتی ساختگی ایجاد می‌کنند که به جنگ‌های بیشتر منجر می‌شود.

در مقابل، کشورهایی که با قیاقیوس احاطه شده‌اند، امنیت نسبی در برابر تهاجم دارند و می‌توانند تمرکز خود را بر انباشت ثروت بگذارند، نه جنگ با همسایگان. این کشورهای دریایی، پول و نه زمین را منبع قدرت می‌دانند. آنها رفاه داخلی را از طریق تجارت بین‌المللی و صنعت افزایش می‌دهند و تعادل بین نیازهای نظامی و مدنی را به حداقل می‌رسانند. در حالی که هم‌زمن‌های قاره‌ای به استراتژی‌های «بزاری محدود» و برنده در همه‌چیز تمایل دارند که برای بازگدن گامی مخرب است، کشورهایی که در نظم دریایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، بزاری «بی‌پایان» ثروت‌آفرینی و معاملات سودمند متقابل را ترجیح می‌دهند و همسایگان را شریک تجاری می‌بینند، نه دشمن.

چون‌انداز دریایی به یونانیان باستان بازمی‌گردد؛ امپراتوری ساحلی آن به ثروت دریایی از تجارت ساحلی وابسته بود. چنین کشورهایی تمایل دارند قیاقیوس‌ها را به عنوان منابع مشترک نگاه دارند تا همه بتوانند با امنیت تجارت کنند. جای تعجب نیست که «هوگو گروسیوس»، پدر حقوق بین‌الملل، از جمهوری هلند بود که این کشور یک امپراتوری تجاری بود. پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای با گرایش تجاری نهادهای منطقه‌ای و جهانی ایجاد کردند تا تجارت را تسهیل کنند، هزینه‌های معاملات را کاهش دهند و ثروت را انباشته کنند. آنها گارد ساحلی و نیروی دریایی خود را هماهنگ کردند تا نزدی دریایی را احف کنند و تجارت باون فلش‌شود. این روند منجر به شکل‌گیری نظم دریایی مبتنی بر قواعد با اعضای متعدد شده است که با همکاری هم، مقرراتی را اجرا می‌کنند که همه آنها را محافظت می‌کند.

رقابت‌آموز تنها آخرین تکرار منازعه قاره‌ای-دریایی است. از زمان جنگ جهانی دوم، استراتژی ایالاتمتحده بازتاب‌دهنده جایگاه آن به عنوان یک قدرت دریایی بوده است. به دلیل ساختار اقتصادی‌اش، این کشور علاقه‌مند به حفظ تجارت و بازرگانی است و با توجه به جغرافیا و قدرت‌ش، می‌تواند مانع از اقدام کشورها برای تضعیف

دریچه‌ای به جهان khareji@kayhan.ir

زمین در برابر دریا مبارزه برای نظم نوین جهانی بین قدرت‌های بزرگ



عوض، نیازی به عبور از دریای جنوبی چین برای رسیدن به قیاقیوس آزاد نند؛اندونزی، مالزی، فیلیپین و تایلند، و همچنین تایوان، همگی سواحل جایگزین بر قیاقیوس آزاد دارند که مسدود کردن آنها را دشوار می‌کند. مانند روسیه، چین نیز نگاه قاره‌ای دارد. علاوه‌بر ادعاهای سرزمینی بر ژاپن و فیلیپین و تهدید برای استفاده از زور برای تصرف کل تایوان، یکن به دنبال سرزمین‌هایی از بوتان، هند و نپال است. هنگامی که شهرنلدان چینیی سرزمین‌های تاریخی خود را فهرست می‌کنند، یا سلسله مغولی ییوان را نام می‌برند که تا مجارستان گسترش یافته بود، یا امپراتوری «هنجو چینگ» را که شامل سرزمین‌هایی بود که اکنون پروژه یک کمربند، یک جاده کهنه آنها را از حوزه نفوذ روسیه جدا می‌کند.

چینی‌ها هنوز دو نام برای خود دارند: یا «پادشاهی مرکزی» یا نامی حتی باشکوتر «تمام زیر آسمان‌ها» نظم جهانی کامل و تمام سرزمین‌هایی که فتح می‌کند، برخلاف مسکو، یکن هنوز جنگ‌های تهاجمی مستقیم را آغاز نکرده است. اما چنین در حال جنگ مالی با وام‌های استعمارگرانه پروژه کمربند و جاده است که گیرندگان را دچار بدهی شدید می‌کند. این کشور جنگ سایبری انجام می‌دهد، زیرساخت‌های حیاتی دیگر کشورها را هک کرده و اسرار آنها را می‌دزد. در جنگ متناح شرکت می‌کند و صادرات فلزات کمیاب در جنگ اکولوژیک با سدسازی بر رودخانه کمونگ در جنوبشرق آسیا و رود پارلونگ راگنکو بر جنوب آسیا دخالت می‌کند و در جنگ موانعدر، ایالاتمتحده را با فانتایلل اشباع کرده است. حتی به جنگ‌های نامنظم نیز نقش داشت که پیوندهای بریتانیا با قاره را تضعیف کرد. همچنین با حمایت از نیروهای بشاراسد در جریان جنگ داخلی سوریه و اکنون با بی‌ثبات‌سازی آفریقا، آلمان و روسیه- را نابود کرد. با وجود پیروزی، فرانسه و بریتانیا پس از آن بدتر از قبل بودند.

ایالاتمتحد با انزجار از دخالت‌های اروپایی سر برآورد و همین راه را برای نخستین طرفداران شعار «اول آمریکا» هموار کرد؛ کسانی که با وضع تعرفه‌های تجاری، کود بزرگ را عمیق‌تر ساختند و زمینه را برای تکرار یک جنگ جهانی فراهم کردند. در مقابل، در دوران مسلح طولانی بین جنگ‌های ناپلئونی و جنگ جهانی اول، ثروت اروپا به‌طور فزاینده‌ای رشد کرد. به همین‌سان، زمانی که ایالاتمتحده الگوی دریامحور را برای پیروزی در جنگ جهانی دوم دنبال کرد، رونق اقتصادی بی‌سابقه‌ای به دست آمد. برخلاف پایان جنگ جهانی اول، واشنگتن این‌بار به انزوایی بازنگشت، بلکه ردا ی بهتری را به دوش گرفت؛ با کمک به بازسازی شرکای خود و ایفا نقش تضمین‌کننده نظام بین‌المللی‌ای که همراه با متحدان پس از جنگ خود برای حفظ صلح بنا کرده بود. این نهادهای در اروپا موفق بودند تا زمانی که ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه، به اوکران حمله کرد.

مراجرجویی‌های قاره‌ای چین و روسیه

اکثر کشورها از نظر جغرافیایی قاره‌ای هستند و هیچ خدقن ای قیاقیوسی که آنها را به طور کامل از تهدیدها محافظت کند، ندارند. تنها نظم دریایی مبتنی بر قوانین است که چنین ایمنی کامل را برای این کشورها فراهم می‌کند.

ایست. این ورود مهاجران تأثیرات عمیقی بر بی‌ثباتی داشته و زمینه‌ساز رشد جناح راست انزواطلب در قاره شده است. سایر قدرت‌های قاره‌ای نیز به دنبال بر هم زدن نظم جهانی فعلی هستند. کرشمالهی خوستار کنترل کامل شبه‌جزیره کره و حذف کره‌جویی، است ایران صحنه اصلی فعالیت خود را خاورمیانه می‌داند و تلاش دارد نفوذ خود را در غزه، عراق، لبنان و سوریه چین نیز قابل توجه است. تصمیم این کشور برای ادغام در نظم جهانی فعلی با هدف کسب ثروت نشان داد که علی‌رغم اقتدار گرا، ممکن است نتگاهی دریایی را محصور کند. باشد.

حتی نیروی دریایی بزرگی ساخته است. اما یکن نمی‌تواند نیروی دریایی خود را در زمان جنگ به طور مطمئن مستقر کند، زیرا راهبردهای اطراف آن باریک، یک جزایر و محصور هستند. این وضعیت شبیه آلمان است که در هر دو جنگ جهانی ناوگان دریایی بزرگی ساخته بود که نمی‌توانست آن را به طور مؤثر به کار گیرد. بریتانیا دریای شمال و دریای بالتیک را کنترل کرد و حمل‌ونقل تجاری آلمان را محدود نمود و ناوگان آن عمدتاً به زیردریایی‌ها کاهش یافت. در جنگ جهانی دوم، برلین به سواحل طولانی فرانسه و نروژ نیاز داشت تا راه خروج زیردریایی‌ها فراهم شود، اما حتی این هم برای نیروی دریایی و ناوگان تجاری کافی نبود. چین امروز حتی بیشتر از آلمان آن زمان به تجارت و واردات وابسته است، به‌ویژه انرژی و غذا.اختلاف در مسیرهای تجاری دریایی، آن تفاوتش همان‌طور که اوکران با غرق کردن کشتی‌های روسیه نشان داد، پهنای‌های می‌تواند گذرگاه‌های دریایی را یک را مسدود کنند. چین ۱۲ همسایه زمینی و هفت همسایه دریایی دارد و با بسیاری از آنها اختلاف دارد. به استفاده از زیردریایی‌ها، یوتخانه ساحلی، پهنای‌ها و هوایپهن‌ها، این همسایگان می‌توانند مسیر تجاری چین را مسدود کرده و گذرگاه‌های نیروی دریایی آن را خطرناک کنند. بسیاری از همسایگان نزدیک چین، در

همان‌طور که اوکران با غرق کردن کشتی‌های

روسیه نشان داد، پهنای‌های می‌تواند گذرگاه‌های دریایی را یک را مسدود کنند. چین ۱۲ همسایه زمینی و هفت همسایه دریایی دارد و با بسیاری از آنها اختلاف دارد. به استفاده از زیردریایی‌ها، یوتخانه ساحلی، پهنای‌ها و هوایپهن‌ها، این همسایگان می‌توانند مسیر تجاری چین را مسدود کرده و گذرگاه‌های نیروی دریایی آن را خطرناک کنند. بسیاری از همسایگان نزدیک چین، در

صفحه ۸

پنجشنبه ۶ شهریور ۱۴۰۴

۴ ربیع الاول ۱۴۴۷ - شماره ۲۳۹۴۰

بنابراین ایالاتمتحده باید شبکه خود را تقویت و گسترش دهد. تمرکز باید بر حفظ رفاه نه‌تنها خود بلکه شرکایش باشد تا بتوانند با هم بر زورگویان غلبه کنند. سیستم‌های انتلافی همچنین باید به کشورهای که تحت فشار قاره‌گرایان‌اند کمک کنند، زیرا مقاومت آنها دشمنانشان را ضعیف می‌سازد.

همان‌طور که غرب تا زمان عقب‌نشینی شوروی از جنگ افغانستان، دشمنان مسکو را مسلح می‌کرد، اکنون غرب باید با اوکران تا هر زمانی که لازم است کمک کند. هرچه جنگ اوکران طولانی‌تر شود، مسکو ضعیف‌تر خواهد شد و این ضعف آن را در معرض سوءاستفاده احتمالی چین قرار می‌دهد.

اگر رژیم کنونی روسیه سقوط کند،بحران جانشینی آن، تعهدات خارجی این کشور را کاهش خواهد داد؛ مانند اتحاد شوروی در جریان جنگ کره پس از مرگ استالین. اگر هر یک از قدرت‌های قاره‌ای از طمع سرزمین دیگران دست بردارد و به جای آن به بهبود قوانین و نهادهای بین‌المللی کمک کند، ایالاتمتحده و متحدانش باید آنها را به نظم مبتنی بر قوانین بپذیرند. اما اگر تغییر نکنند، مهار آنها پاسخ است. واشنگتن در رویارویی قبلی با مسکو، نه با پیروزی نظامی چشمگیر، بلکه با شکوفایی اقتصادی در حالی که شوروی در رکود اقتصاد خود دست و پنجه نرم می‌کرد، پیروز شد. در دهه ۱۹۸۰، در حالی که شوروی‌ها برای کالاهای اساسی در صف بودند، آمریکایی‌ها به تحلیلات خودادگی رفتند. هدف کنونی آمریکا باید رفاه دیگر مودکراسی‌ها و هم‌پیمانان در حالی باشد که قدرت‌های قاره‌ای ضعیف شوند. این کشورها ممکن است به زودی از بین نروند، اما اگر نتوانند نرخ رشد اقتصادی‌های حامی نظم دریایی را جبران کنند، تهدید نسبی آنها کاهش می‌یابد.

کل به خودی

میزان اهمیت نبرد بین نظم قاره‌ای و نظم دریایی مبتنی بر قوانین هرگز به این حد بالا نبوده‌است. اکنون قدرت‌های هسته‌ای متعدد وجود دارند و ایالاتمتحده نیز کمتر تمایل دارد به عنوان تضمین‌کننده نهائی سیستم جهانی فعلی عمل کند، هم‌پیمانان را حمایت کند و چتر هسته‌ای خود را گسترش دهد. اگر درگیری‌ها در اوکران، آفریقا و میان اسرائیل و ایران گسترش یابند و با هم ادغام شوند، ممکن است یک جنگ جهانی سوم فاجعه‌آمیز رخ دهد. برخلاف جنگ‌های پیشین، در این صورت همه در معرض حملات هسته‌ای و پیامدهای س می‌ان خواهند بود.

ایالاتمتحده گام‌های مهمی برای شکست دادن دشمنان قاره‌ای خود برداشته‌است: اعمال تحریم‌های سخت‌گیرانه، کنترل صادرات و تأمین بودجه و تسلیح کشورهای که در برابر دشمنان مشترک ایستاده‌اند. اما منتقدان نظم مبتنی بر قوانین در حال قدرت گرفتن‌اند. آنها نقض‌ای می‌بینند: این سیستم را می‌پسیند، اما مزایای بسیار مهم آن-از جمله جلوگیری از فجاجع- را نادیده می‌گیرند. نظم مبتنی بر قوانین نه‌تنها جریان تجارت را تسهیل می‌کند، بلکه رفتارهای مخرب را نیز باز می‌دارد. منتقدان همه در معرض فاجعه‌ای که پیشگیری‌شده قدرلانی می‌کنند.

امروز حتی مقامات عالی‌رتبه آمریکایی نیز به این نظم اتفاق دارند. قدرت ملی کفایت گذشته، واشنگتن به سمت رویکرد قاره‌ای گرایش یافته است. ایالاتمتحده همیشه اختلاف‌های طبیعی خود-آتلانتیک و قیاقیوس آرام- را برای محافظت از سرزمین اصلی دارد، اما مرزهای طولانی با کانادا و مکزیک نیز دارد و اکنون با هر دو وارد کشمکش شده است. واشنگتن کشورهای دوست و موکرات را سرزنش کرده و تعرفه‌های تجاری وضع کرده و نهادهای بین‌المللی را که رشد اقتصادی جهانی را تسهیل می‌کنند، فلج کرده است. اندیشه‌های واشنگتن درباره جذب کانادا، تصاحب گرینلند، نامرکز و بازبس‌گیری کانال پاناما حداقل باعث تغییر دلمی



انتخاب‌های خرید و سفر اروپایی‌ها می‌شود و در بدترین حالت، اتحادیه‌ای غرب را تخریب خواهد کرد. استراتژی ضعیف و بد می‌تواند ایالاتمتحده را از قدرت ضروری به قدرت بی‌اهمیت تبدیل کند، زیرا شرکای سابق، اتحادیه‌ای جدیدی شکل می‌دهند که واشنگتن را کنار می‌گذارد.

چنین تغییری زمان‌بر خواهد بود، اما اگر رخ دهد، آثار آن پایدار خواهد بود. اروپایی‌ها به نام قوی‌تر می‌شوند و ایالاتمتحده نیز ممکن است در استفاده از زرادخانه خود کاحتیاط‌شود. در نهایت، هرگاه یک کشور در شرف شکست در یک درگیری قدرت بزرگ باشد، انگیزه دارد تا از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند و بدین ترتیب یک فاجعه دوجانبه را به فاجعه‌ای جهانی تبدیل کند. برای واشنگتن، سناریویی که آن را تنها و شکست‌خورده رها کند، پایانی تراژیک بر هشتاد سال گذشته خواهد بود. در پایان جنگ جهانی دوم، ایالاتمتحده خواست در مراسر جهان به دست آورده بود. اما این سرمایه اخلاقی، که با هزینه‌ای بزرگ به دست آمده بود، در حال هز رفتن است. مانند فرانسه ناپلئونی که خود را برتر می‌دانست، بازگشت اخیر به سیاست «اول آمریکا» همه‌جا متحدان را رنجانده است. بی‌تردید، دشمنان واشنگتن از دیدن سقوط ایالاتمتحده خوشحال خواهند شد.

بسیاری از آمریکایی‌ها مانند نظم دریایی را بدیهی گرفته‌اند و بر نقض‌های آن تمرکز کرده‌اند، در حالی که مزایای جغرافیایی و تاریخی خود را هدر می‌دهند. همان‌طور که «هرکل» (از رهبران آتن، پیش از یک سلسله اشتباهات آتن گفته بود: «همی بیشتر از حبله‌های دشمن، از خطاهای خودمان می‌ترسم».